

زوال دادرسی به جهت استرداد دعوا*

فریدون نهرینی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۲

چکیده

همواره این سؤال مطرح بوده و هست که چه تفاوتی میان دادخواست و دعوا وجود دارد؟ آیا اولی ناظر به فرم و دومی مربوط به ماهیت ادعا است یا اینکه آن دو با وجود افتراق لفظی، دارای اشتراک معنوی نیز هستند؟ این اختلاف در عنوان، به استرداد دادخواست و دعوا نیز تسری یافته و به تناسب سبب صدور سه قرار متفاوت نیز می‌شود. به زودی خواهیم دید که تفاوت بین دادخواست و دعوا و به تبع آن اختلاف میان استرداد دادخواست و استرداد دعوا، بیش از آنکه به تفاوت ماهوی آن دو نهاد مرتبط باشد، به مقاطع و برش‌های زمانی جریان دادرسی ارتباط دارد؛ به همین علت نیز تصمیمات و آراء صادره از دادگاه و مدیر دفتر دادگاه را متفاوت می‌گرداند.

کلید واژگان

دادخواست، دعوا، استرداد دعوا، استرداد دادخواست، قرار ابطال دادخواست، قرار رد دعوا، قرار سقوط دعوا، مقاطع دادرسی.

* این مقاله به چهره برجسته و ماندگار علم حقوق استاد فقید جناب آقای دکتر امیر ناصر کاتوزیان تقدیم می‌گردد.
** استادیار گروه حقوق پردیس بین المللی کیش دانشگاه تهران.

f.nahreini@ut.ac.ir

مقدمه

سازنده هر پدیده‌ای اصولاً حق دارد تا ساخته و محصول خویش را از بین ببرد؛ این حقی است طبیعی و منطقی که جز در موارد استثنایی، تحت اختیار مطلق پدیدآورنده قرار دارد تا به اختیار، محصولی را که خود ساخته و به آن حیات داده، نابود کند و یا آن را به نحوی متحول سازد. دادخواست و دعوا نیز به تعبیری به دست صاحب آن یعنی خواهان ایجاد و طرح می‌شود. پس همان خواهان باید بتواند به زندگی دادخواست خویش پایان دهد. این طریق برابر قانون آیین دادرسی مدنی، استرداد دادخواست و دعوا نامیده شده و دادرسی در دادگاه را که با تسلیم دادخواست و اقامه دعوای طراح آن آغاز و به جریان افتاده، زائل خواهد ساخت.

زوال دادرسی به جهات مختلف و اسباب متعدد و متفاوتی صورت می‌پذیرد و استرداد دادخواست و دعوا، دو سبب از آن اسباب است؛ در قانون آیین دادرسی مدنی، به روشنی تفاوت میان دادخواست و دعوا، بیان نشده و از جهتی آثار این دو عنوان بر دادخواهی خواهان به تفکیک معلوم نیست؛ آیا دادخواست، همان دعوا است یا اینکه متفاوت از آن بوده و مفهومی دیگر دارد؟ آیا تمیز این دو عنوان از یکدیگر وابسته به مقاطعی از دادرسی است یا اینکه ارتباطی به مقاطع دادرسی ندارد؟ اشتراک و افتراق میان دادخواست و دعوا به استرداد آن دو نیز دامن می‌زند و بر این ابهام می‌افزاید.

در این مقاله بر آن هستیم تا ضمن طرح مسائل بالا، به هر یک از این سؤالات در حقوق ایران پاسخ گفته و به چگونگی استرداد دعوا در نظام دادرسی مدنی انگلستان نیز بپردازیم.

گفتار اول: استرداد دعوا و مقطع زمانی آن

خواسته مقرر در هر دادخواستی را با اجتماع سایر شرایط قانونی، دعوا گویند. دعوا نیز به مانند دادخواست قابل استرداد است و تنها تفاوت میان این دو را می‌توان در مقطع زمانی استرداد هر یک از این دو عنوان دانست. در این قسمت نخست مفهوم استرداد دعوا و مقطع زمانی استرداد را بررسی نموده و سپس به مقطعی که امکان استرداد را از خواهان سلب می‌کند پرداخته و در نهایت نیز نوع و ماهیت تصمیم دادگاه را به دنبال درخواست استرداد دعوا، بیان خواهیم کرد.

بند اول: مفهوم و شرایط استرداد دعوا

استرداد دعوا، تقاضایی است که از سوی خواهان دعوای اصلی یا هر یک از دعاوی طاری به منظور رفع اثر از دعوایی که به طور رسمی در دادگاه و مرجع قضایی طرح و اقامه شده به عمل می‌آید. استرداد دعوا نیز تقریباً دارای همان آثاری است که بر استرداد دادخواست مترتب می‌شود. بنابراین پس از استرداد دعوا در مقطع زمانی و قانونی آن، نه تنها اشتغال و تکلیف رسیدگی به آن (ماده ۳ ق.آ.د.م) از دوش دادگاه برداشته می‌شود بلکه خوانده یا خواندگان دعوا نیز از تکلیف به پاسخ و دفاع در مقابل دعوای مطروحه معاف می‌گردند. از جمله دیگر آثار استرداد دعوا، مرتفع شدن قرار تأمین خواسته و آثار اجرایی آن (ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م)^۱ و همچنین ادامه جریان مرور زمان است.

نکته مهم در این مورد، مفهوم و مقصود از واژه «به طور کلی» است. برخی از استادان با استدلال ظریفی معتقدند که صرف نظر کردن خواهان از دعوای خود به طور کلی، به معنی آن است که خواهان حق تجدید طرح دعوی را در جمیع ازمه (به طور سلب کلی) از خود سلب نماید. با اسقاط این حق به ترتیب مزبور دعوی برای همیشه ساقط می‌گردد.^۲ شاید هدف و مراد از واژه «کلی» تمام خواسته باشد؛ به این معنی که اگر خواسته از حیث مادی یا حقوقی قابل تجزیه باشد، ممکن است مقصود خواهان از استرداد دعوا، تنها جزء یا بخشی از خواسته و دعوا باشد. در این مورد رویه قضایی واکنش منفی نشان داده و به نحوی صرف نظر کردن از دعوا به طور کلی را نسبت به تمام اجزاء خواسته پذیرفته و به نوعی ابعاض خواسته را در قالب استرداد دعوا مجاز ندانست.^۳ علت چنین تعبیر و تفسیری آنچنان که برخی از استادان گفته اند آن است

۱. ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م: «در صورتی که موجب تأمین مرتفع گردد دادگاه قرار رفع تأمین را خواهد داد. در صورت صدور حکم قطعی علیه خواهان یا استرداد دعوا و یا دادخواست، تأمین خود به خود مرتفع می‌شود.»

۲. جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر؛ **دانشنامه حقوقی**، دوره پنجم جلدی، ج سوم، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، تهران، ش ۸۲، ص ص ۵۳۷ و ۵۳۸.

۳. حکم شماره ۴۷۳ مورخ ۱۳۲۹/۳/۹ شعبه سوم دیوان عالی کشور: «مطابق ذیل ماده ۲۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی (بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م فعلی) در موردی دادگاه قرار سقوط دعوی را می‌دهد که مدعی از دعوای خود به کلی صرف نظر کند. بنابراین دادگاه نمی‌تواند (به استناد اینکه مدعی یک قسمت از دعوی را راکد گذاشته) قرار سقوط دعوی را صادر کند.» به نقل از احمد متین، **مجموعه رویه قضایی**، قسمت حقوقی، ص ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

که عمل مدعی در فرضی که از قسمتی از خواسته خود در جمیع ازمه صرف نظر می‌کند، عنوان کسر یا کاهش خواسته (ماده ۱۱۷ آ.د.م سال ۱۳۱۸ و ماده ۹۸ ق.آ.د.م فعلی) دارد و نه استرداد دعوی.^۱

همان‌طور که برخی از استادان نیز بر این اعتقادند آثار مترتب بر قرار ابطال دادخواست و قرار رد دعوا در وضعیت حاضر یکسان است.^۲ در وضعیتی که ظاهراً قانون‌گذار در ماده ۴۹ ق.آ.د.م دادخواست را همان دعوا تلقی و تاریخ ثبت دادخواست را تاریخ اقامه دعوا محسوب نموده^۳ و به تعبیری دادخواست را همان دعوا می‌شمارد، روشن نیست که چرا مقنن ضمن اتخاذ تفاوت در بیان نام و عنوان یک ماهیت، امکان استرداد هر یک از آن دو عنوان را با قراری متفاوت ولی با اثری مشترک و یکسان مقرر کرده است؟!

اگر بخش پایانی مقرر در ماده ۴۹ ق.آ.د.م نبود، به سهولت می‌شد تفاوت میان استرداد دادخواست از استرداد دعوا را به علت وجود اختلاف ماهوی در دعوا و دادخواست، تمیز و تشخیص داد و قائل به این نظر شد که در مقطع خاصی پس از تاریخ تقدیم دادخواست تا برای مثال پیش از تشکیل رسمی جلسه دادرسی، ورقه چاپی تقدیمی از ناحیه خواهان، از عنوان دادخواست برخوردار است و پس از آن یعنی با آغاز جلسه دادرسی، با عنوان دعوا خطاب شده و از آثار دعوا برخوردار می‌گردد.

نگارنده بر این باور است که تأسیس دو نهاد استرداد در قانون آیین دادرسی مدنی برای دادخواست و دعوا، حکایت از این حقیقت دارد که قانون‌گذار این دو نهاد را مختلف و متفاوت از هم می‌داند و هر یک از «دادخواست» و «دعوا» را مربوط به مقطعی از دادرسی تلقی و به همین علت نیز استرداد هر یک را در مقطع زمانی مشخصی، ممکن اعلام داشته است. همچنین با استرداد هر یک از دادخواست و دعوا در مقاطع مورد نظر مقنن، قرار معینی را با موضوعی متفاوت ولی در عین حال متناسب برگزیده است؛ برای استرداد دادخواست، صدور قرار ابطال دادخواست (بند الف ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) و برای استرداد دعوا، حسب مورد صدور قرار رد دعوا یا قرار سقوط

۱. جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر؛ **دانشنامه حقوقی**، دوره پنج جلدی، ج سوم، انتشارات امیرکبیر، چاپ

چهارم، ۱۳۷۵، تهران، ش ۸۴، ص ۵۳۹.

۲. شمس، دکتر عبدالله؛ **آیین دادرسی مدنی**، ج سوم، انتشارات دراک، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۴، ش ۱۱۵، ص ۷۱، پاورقی.

۳. ماده ۴۹ ق.آ.د.م: «تاریخ رسید دادخواست به دفتر، تاریخ اقامه دعوا محسوب می‌شود.»

دعوا را در نظر گرفته است (بندهای ب و ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م). بنابراین به نظر می‌رسد باید از ظاهر ماده ۴۹ ق.آ.د.م دست کشید و بر این اعتقاد شد که هدف و مراد قانون گذار از اینکه تاریخ رسید دادخواست را تاریخ اقامه دعوا شمرده، آن نبوده که دادخواست یاد شده را در زمان تقدیم آن، دعوا بداند بلکه تنها از این نقطه نظر چنین حکمی داده که زمان تقدیم دادخواست را حتی اگر ناقص نیز باشد، مبدأ و ملاکی برای تعیین تاریخ اقامه دعوا و آثار مترتب بر آن از حیث تعیین صلاحیت دادگاه (ماده ۲۶ ق.آ.د.م) و قطع مرور زمان و دیگر آثار قانونی، بشمارد. البته صلاحیت دادگاه اصولاً پس از تکمیل دادخواست و رفع نقص از آن تعیین می‌شود. بنابراین از زمان تقدیم دادخواست تا آغاز اولین جلسه دادرسی، اقدام قانونی خواهان در دادخواهی به واسطه تسلیم برگ چایی موضوع ماده ۵۱ ق.آ.د.م را باید مقطعی دانست که دادخواست نام دارد و زمانی می‌توان اقدام خواهان را دعوا نامید که دادخواست یاد شده کامل شده و اولین جلسه دادرسی نیز آغاز شده باشد؛ از این لحظه به بعد خواهان اگر بخواهد، تنها می‌تواند دعوی خود را مسترد کند نه دادخواست را. زیرا، از آغاز اولین جلسه دادرسی به بعد دادخواهی خواهان که بر پایه دادخواست وی آغاز شده بود، دعوا نام دارد.

بند دوم: مقطع زمانی استرداد دعوا

استرداد دعوا در شرایط خاصی صورت می‌پذیرد. نگاهی به شرایط استرداد دادخواست حکایت از این واقعیت می‌کند که هر یک از استرداد دعوا و استرداد دادخواست در زمان و موعد خاصی قابل طرح و درخواست است. استرداد دادخواست تا اولین جلسه دادرسی ممکن است. بنابراین اگر منظور از عبارت «تا اولین جلسه دادرسی» از زمان تقدیم و ثبت دادخواست (قسمت اخیر ماده ۴۶ ق.آ.د.م) تا پیش از آغاز تشکیل اولین جلسه دادرسی باشد، با شروع و تشکیل اولین جلسه دادرسی، چنین درخواستی مسموع نخواهد بود. پس مدت زمانی که خواهان اختیار دارد تا دادخواست خود را نسبت به خواسته مورد نظر استرداد کند، از تاریخ ثبت دادخواست (اقامه دعوا) شروع و با آغاز جلسه اول دادرسی پایان می‌پذیرد. چنانچه به هر دلیلی جلسه اول دادرسی به علت عدم وصول اخطاریه مربوط به خوانده (در صورت و بر فرض عدم حضور خوانده در جلسه) تشکیل نشده و یا به سبب توافق طرفین (ماده ۹۹ ق.آ.د.م) دایر به تأخیر جلسه دادرسی، جلسه

مورد نظر تشکیل نگردد، این اختیار و مدت تا زمان جلسه بعدی که اولین جلسه خواهد بود حفظ شده و تداوم خواهد یافت.

اما استرداد دعوا در این مدت ممکن نیست. چه اینکه در مدتی که استرداد دادخواست امکان پذیر است، در همان مدت نمی‌توان از حق بر استرداد دعوا استفاده کرد. بنابراین خواهان هنگامی قادر است تا دعوی خود را مسترد نماید که امکان استرداد دادخواست ممکن نبوده و مقطع زمانی استرداد دعوا آغاز و فراهم شده باشد. قانون گذار برابر بند ب ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م مقرر داشته: «خواهان می‌تواند مادامی که دادرسی تمام نشده دعوی خود را استرداد کند. در این صورت دادگاه قرار رد دعوا صادر می‌نماید». به موجب مستند یاد شده به طور کلی امکان استرداد دعوا از زمان تشکیل اولین جلسه دادرسی آغاز و تا زمان ختم دادرسی فراهم است ولی در این بازه زمانی، استرداد دعوا به جهت موقعیت و زمان طرح آن، با دو اثر متفاوت انجام می‌شود؛ اگر استرداد دعوا از آغاز اولین جلسه دادرسی تا ختم مذاکرات اصحاب دعوا یعنی تا پایان مذاکرات و دفاعیات طرفین در جلسه دادرسی مزبور تقاضا گردد، دادگاه قرار رد دعوا را صادر خواهد نمود و این قرار موکول به موافقت خواننده دعوا و یا احراز کیفیت استرداد دعوی خواهان از حیث صرف نظر کردن کلی وی از دعوی خویش نیست (بند ب ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م). ولی چنانچه خواهان دعوی خود را در فاصله زمانی ختم مذاکرات اصحاب دعوا تا ختم دادرسی، مسترد نماید، اگر چه این حق در زمانی اعمال می‌شود که هنوز دادرسی تمام نشده و به پایان نرسیده (بند ب ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) و بنابراین مجاز است، ولی این جواز متوقف بر آن است که یا رضایت خواننده را کسب کرده باشد^۱ یا اینکه به طور کلی از دعوی خود صرف نظر نماید (بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م).

بند سوم: منع استرداد دعوا پس از ختم دادرسی

ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م به نظر در مقام بیان این نکته بسیار مهم است که استرداد دعوا منحصرًا تا پیش از خاتمه و پایان دادرسی ممکن است. زیرا، پس از خاتمه دادرسی، دادگاه حق ندارد هیچ

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۶۹۸۹ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۱ اداره کل حقوقی قوه قضائیه، به نقل از: شهری، غلامرضا - خرازی، محمد - افتاده، غلامحسین و اسداللهی، حسن؛ مجموعه نظرهای مشورتی اداره کل امور حقوقی قوه قضائیه در مسائل مدنی، روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۸، ص ۶۸ و ۶۹.

اقدامی جز صدور رأی انجام دهد. ختم دادرسی هنگامی اعلام می‌شود که دادگاه پس از استماع ادعاها و دفاعیات طرف‌های دعوا و همچنین انجام اقدامات و تحقیقات لازم، پرونده را معد صدور رأی بداند و اقدام قانونی دیگری متصور نباشد.^۱

ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م در این زمینه مقرر می‌دارد: «پس از اعلام ختم دادرسی در صورت امکان دادگاه در همان جلسه انشا رأی نموده و به اصحاب دعوا اعلام می‌نماید در غیر این صورت حداکثر ظرف یک هفته انشا و اعلام رأی می‌کند». به عبارت دیگر با اعلام ختم دادرسی، دادگاه هیچ وظیفه دیگری ندارد جز صدور رأی؛ بنابراین نه هیچ یک از طرفین می‌تواند لایحه و سندی به دادگاه بدهد، نه شخص ثالث می‌تواند وارد دعوا شود (ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م).

در ماده ۱۳۴ آ.د.م سال ۱۳۱۸ تصریح شده بود که پس از اعلام ختم محاکمه، اقدام دیگری به جز صدور رأی ممنوع است. در ماده ۱۳۵ آن قانون نیز آمده بود که: «بعد از اعلام ختم دادرسی هیچ قسم اظهار شفاهی یا کتبی از طرفین پذیرفته نخواهد شد». پس استرداد دعوا نیز مانند سایر درخواست‌ها (ماده ۲۸۴ ق.آ.د.م)^۲ فقط تا پیش از پایان دادرسی ممکن است و پس از ختم دادرسی تحت هیچ شرایطی نمی‌توان دعوا را مسترد کرد. حتی اگر خواننده به استرداد دعوا رضایت داده یا خواهان از دعوی خود به کلی صرف‌نظر نموده باشد.

اصطلاحی که در بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م آمده به نحوی است که در امکان اجرای بند ب ماده ۱۰۷ قانون یاد شده، تردید ایجاد می‌کند. چون مقطعی دیگر از دادرسی را با عنوان «ختم مذاکرات اصحاب دعوا» معرفی کرده که این مقطع را نمی‌توان همان ختم دادرسی دانست.

ختم مذاکرات اصحاب دعوا به نظر بر گرفته از نظام و سیستمی است که در آیین دادرسی مدنی گذشته وجود داشت. این مقطع در ماده ۲۹۸ آ.د.م سال ۱۳۱۸^۳ نیز پیش‌بینی شده بود. در نظام

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۸۸۴ مورخ ۱۳۶۶/۴/۲۵ اداره کل حقوقی قوه قضائیه: «منظور از ختم دادرسی در اصطلاح حقوقی به معنی اعلام پایان تحقیقات و دادرسی و رسیدگی‌های لازم در خصوص موضوع دعوی می‌باشد به طوری که پس از آن هیچ اقدامی جز صدور رأی صورت نگیرد.» به نقل از: شهری، غلامرضا؛ همان، ص ۸.

۲. ماده ۲۸۴ ق.آ.د.م: «درخواست سوگند از سوی متقاضی ممکن است شفاهی یا کتبی باشد. درخواست شفاهی در صورت مجلس نوشته شده و به امضای درخواست کننده می‌رسد و این درخواست را تا پایان دادرسی می‌توان انجام داد.»

۳. ماده ۲۹۸ آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸: «مادام که دادرسی به مرحله صدور حکم نرسیده مدعی می‌تواند دعوی خود را استرداد کند در این صورت به درخواست مدعی علیه به تأدیه خسارات مدعی محکوم می‌شود.»

سابق دادرسی مدنی دو نوع دادرسی وجود داشت که یکی به دادرسی عادی (مواد ۱۱۱ و ۱۲۳ و ۱۲۵ آ.د.م سابق) و دیگری به دادرسی اختصاری (ماده ۱۴۳ آ.د.م سابق) موسوم بود. ضرورت تشکیل جلسه دادرسی در دادرسی‌های اختصاری، در ماده ۱۴۴ آ.د.م قدیم پیش‌بینی شده بود. ولی در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ رویکرد مقنن بیشتر بر اساس دادرسی اختصاری شکل گرفت و به همین علت قواعد مربوط به دادرسی اختصاری از مواد ۹۳ تا ۱۰۴ در این قانون پیش‌بینی گردید. اما در زمان وضع ماده ۱۰۷ و به ویژه بند ج ماده ۱۰۷ آن قانون، هیچ توجهی به تغییر رویه قانون گذار و انحصار دادرسی به دادرسی اختصاری و حضوری نشد و آنچه که در ماده ۲۹۸ آ.د.م سابق در باب امکان استرداد دعوا و زمان طرح این درخواست، حسب مورد در دادرسی‌های عادی و اختصاری (پس از مبادله لوایح و پس از ختم مذاکرات طرفین) آمده بود، از حیث ختم مذاکرات طرفین در قانون جدید یعنی بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م نیز ملحوظ و وضع گردید.

بنابراین در ماده ۲۹۸ آ.د.م سال ۱۳۱۸ اولاً: استرداد دعوا تنها پیش از ختم دادرسی ممکن بود و پس از ختم دادرسی، درخواست استرداد دعوا با لحاظ قاعده آمره مقرر در ماده ۱۳۴ آ.د.م سابق ممکن نبود؛ چون پس از ختم محاکمه، اقدام دیگری به جز صدور رأی ممنوع بود. این قاعده آمره به نظر از منظر قانون جدید آیین دادرسی مدنی نیز همچنان پابرجا است. چون برابر ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م با اعلام ختم دادرسی تنها اقدام و وظیفه‌ای که برای دادگاه باقی می‌ماند انشا و صدور رأی است. به همین علت است که درخواست سوگند (ماده ۲۸۴ ق.آ.د.م)، ورود شخص ثالث در دعوا (ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م) و استرداد دعوا (بند ب ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) منحصرأ تا پیش از ختم و پایان دادرسی و به تعبیری مادام که دادرسی تمام نشده، ممکن اعلام شده است. هنگامی که ختم دادرسی اعلام می‌گردد، دیگر عدول از آن برای دادگاه ممکن نیست حتی اگر پس از اعلام ختم دادرسی، قاضی دادگاه تغییر کرده و قاضی جدیدی بر مسند آن دادگاه تکیه زده باشد. البته اینکه اداره کل حقوقی قوه قضائیه برابر نظریه مشورتی خود استدلال نموده که چنانچه در فاصله میان اعلام ختم دادرسی و صدور رأی، قاضی تغییر کرده و قاضی جدید با اعتقاد به

استرداد دعوی در دادرسی‌های عادی پس از مبادله لوایح و در اختصاری پس از ختم مذاکرات طرفین در موردی ممکن است که یا مدعی علیه راضی باشد و یا مدعی از دعوی خود به کلی صرف نظر کند. در صورت اخیر دادگاه قرار سقوط دعوی را خواهد داد.»

تحقیقات بیشتر می‌تواند از ختم دادرسی اعلامی توسط قاضی پیشین، عدول کرده و اقدامات مورد نظر خود را به عمل آورد،^۱ به باور نگارنده موجه نیست. زیرا، ختم دادرسی منتسب به قاضی و دادرس دادگاه نیست بلکه به دادگاه منسوب است (مواد ۲۹۵ تا ۲۹۹ ق.آ.د.م). افزون بر آن هنگامی که پس از اعلام ختم دادرسی، قاضی دادگاه تغییر می‌کند، اصولاً صدور رأی در پرونده‌ای که توسط او رسیدگی و منتهی به ختم دادرسی گردیده، بر عهده همان قاضی است نه قاضی بعدی. اینکه برابر نص صریح مقرر در ماده ۱۳۴ آ.د.م قدیم و مفهوم و دلالت ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م فعلی، پس از اعلام ختم محاکمه، اقدام دیگری به جز صدور رأی ممنوع اعلام شده، ریشه در همین تفکر داشته و دارد.

از مقدمات بالا می‌توان به این نتیجه رسید که در هر صورتی استرداد دعوا پس از ختم دادرسی تحت هیچ شرایطی ممکن نیست.

بند چهارم: استرداد دعوا و رأی دادگاه

یکی از نکات مهم در مورد استرداد دعوا، نوع و ماهیت رأیی است که دادگاه به دنبال استرداد دعوا صادر می‌کند؛ اینکه رأی دادگاه حکم است یا قرار؟ و اگر قرار است موضوع آن را چه عنوانی تشکیل می‌دهد؟ برابر قانون آیین دادرسی مدنی نوع رأیی که دادگاه در این مورد صادر می‌کند، قرار است و موضوع این قرار نیز حسب اینکه استرداد دعوا در چه مقطع زمانی و با چه کیفیتی مطرح شود، متفاوت است.

استرداد دعوا حسب اینکه در چه مقطعی از دادرسی، مسترد گردد دو اثر متفاوت از حیث نوع قرار صادره به جای خواهد گذاشت؛ قرار رد دعوا و قرار سقوط دعوا. اگر چه هر دو موضوع یاد شده در قرارهای پیش گفته، از عنوان قرار برخوردارند و به باور نگارنده هیچ یک نیز مشمول اعتبار امر مختوم و قضاوت شده، نیستند ولی از جهت امکان طرح دوباره همان دعوایی که منتهی به قرارهای مزبور شده، اثری متفاوت و مختلف به جای می‌گذارند؛ با این ترتیب که موضوع دعوایی که منجر به قرار رد دعوا شده را می‌توان از نو اقامه کرد بدون اینکه نگران شمول اعتبار امر قضاوت شده یا انتفاء دعوا نسبت به موضوع دعوی مزبور بود. اما دعوایی که به واسطه صرف

۱. نظریه شماره ۷/۱۸۵۳ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۱ اداره کل حقوقی قوه قضائیه، به نقل از: شهری، غلامرضا؛ مجموعه نظرهای مشورتی اداره کل امور حقوقی قوه قضائیه در مسائل مدنی، ص ص ۷۰ و ۷۱.

نظر کردن کلی خواهان از آن دعوا، به صدور قرار سقوط دعوا منتج گشته، اگر چه واجد اعتبار امر مختوم نیست ولی به سبب سقوط و انتفاء دعوا، قابلیت اقامه خود را به همین علت از دست می‌دهد؛ بدون آنکه سبب چنین اثر و وضعیتی، حکومت و شمول اعتبار امر قضاوت شده باشد. در این مورد برخی از حقوق دانان قرار سقوط دعوا را همانند حکم دادگاه، دارای اعتبار امر مختوم دانستند^۱ و اداره حقوقی دادگستری نیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۵۷۷۶ - ۶۲/۱۱/۲۰ خود در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان با وجود صدور قرار سقوط دعوا مجدداً به آن دعوا رسیدگی نمود یا نه؟ این‌گونه اعلام نظر کرد: «... ضمناً قرار سقوط دعوا در حکم رأی بر بی‌حقی است و چنانچه قطعیت یافته باشد اعتبار امر مختومه را خواهد یافت»^۲.

به باور نگارنده نظریه مشورتی اداره حقوقی دادگستری به نظر درست نبوده و قابل انتقاد است. زیرا، قرار سقوط دعوا ماهیتاً به منزله حکم بر بی‌حقی خواهان نیست؛ زیرا، در فرض صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوای خود، حق موضوع دعوایی که منجر به صدور قرار سقوط دعوا شده، ساقط و زایل نخواهد شد و حق مزبور به قوت خود باقی است. در نتیجه هرگاه پس از صدور قرار سقوط دعوا، خوانده (مدیون) به اختیار و حتی با یا بدون علم به صدور قرار سقوط دعوا، دین موضوع آن دعوای ساقط شده را به خواهان بپردازد، نمی‌تواند بعداً با این استناد و عذر که موضوع مشمول قرار سقوط دعوا بوده است، در مقام استرداد دین تأدیه شده برآید (ماده ۲۶۶ قانون مدنی). از این منظر قرار سقوط دعوا با قرار عدم استماع دعوا به علت شمول مرور زمان دارای شباهت و در عین حال اختلاف است؛ وجه مشترک این دو در آن است که نه حق موضوع قرار سقوط دعوا با فرض صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوای خود، ساقط می‌شود و نه حق موضوع ایراد شمول مرور زمان. پس هرگاه بدهکار به اختیار و حتی به اشتباه از حیث عدم اطلاع از شمول مرور زمان یا صرف نظر کردن از دعوا، بدهی خود را بپردازد، حق ندارد بعداً آن را به این علت که دعوا ساقط شده یا مشمول مرور زمان گردیده، مسترد و مطالبه کند (ماده ۲۶۶ قانون مدنی). اما تفاوت این دو در آن است که ایراد مرور زمان از حقوق انحصاری خوانده بوده و

۱. کریمی، دکتر عباس؛ **آیین دادرسی مدنی**، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. به نقل از: شهری، غلامرضا و آبادی، امیر حسین؛ **مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی ایران در مسائل مدنی از سال ۱۳۵۸ به بعد**، انتشارات روزنامه رسمی کشور، چاپ دوم، سال ۱۳۷۰، ش ۱۲۶، ص ۹۶.

فقط از ناحیه خواننده قابل طرح است و دادگاه رأساً و بدون ایراد خواننده، نمی‌تواند به آن استناد و قرار عدم استماع دهد. ولی در جایی که قرار سقوط دعوا صادر شده و خواهان مجدداً همان دعوی ساقط شده را اقامه می‌نماید، علاوه بر ایراد خواننده، دادگاه نیز می‌تواند رأساً به استناد شمول و سبق صدور قرار سقوط دعوا، از استماع دعوی جدید امتناع نماید. چه دادگاه تکلیف دارد تا دعوا یا دعاوی را تحت رسیدگی قرار دهد که به موجب و در جریان دادرسی دیگری، ساقط نشده و حیات خود را از دست نداده باشد؛ به بیان دیگر دعوایی که ساقط شده دیگر دعوا نیست و وجود خارجی ندارد تا قابل رسیدگی باشد. همچنین باید توجه داشت که از جهتی قرار سقوط دعوا حتی راجع به ماهیت هم نیست (ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م). زیرا، رأی راجع به ماهیت دعوا است که هم موضوع خواسته و دعوی خواهان، مورد رسیدگی ماهیتی دادگاه قرار گرفته باشد و هم دادگاه راجع به آن خواسته و امر ماهوی رأی دهد.^۱

در بیان تفاوت میان قرار رد دعوا و قرار سقوط دعوا می‌توان گفت که اصولاً هنگامی که خواهان از دعوی خود به طور کلی صرف نظر کرده و دادگاه قرار سقوط دعوا را صادر می‌کند، خواسته و دعوا با عنوان قانونی «دعوا»، نه تنها برای خواهان بلکه از منظر دادگاه نیز محرز است؛ به عبارت دیگر قطع نظر از قوت دعوی خواهان از حیث ادله ابرازی و کیفیت پاسخ خواننده، از دعوایی می‌توان به طور کلی صرف نظر کرد و استرداد آن را خواست که به عنوان دعوا بتوان آن را استماع کرد و مصون از هر گونه ایراد مقرر در ماده ۸۴ ق.آ.د.م و یا موضوع ماده ۱۶۳ آن قانون باشد؛ این ترتیب از آن رو، مهم است که بدانیم مقطعی را که در آن استرداد دعوا موقوف به تحصیل رضایت خواننده یا صرف نظر کردن کلی از دعوا است، از پایان مذاکرات اصحاب دعوا آغاز و تا پیش از ختم دادرسی ادامه می‌یابد. در این موقعیت بی تردید دعوی خواهان مشمول هیچ یک از ایرادات و موانع رسیدگی به دعوا نیست (مبحث سوم از فصل سوم باب سوم قانون آیین دادرسی مدنی)؛ به بیان دیگر در سقوط دعوا به جهت صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوی خود، امکان رسیدگی به دعوا وجود دارد ولی خواهان از آن صرف نظر کرده و آن را در نتیجه ساقط می‌کند. این امر در حالی است که قرار رد دعوا اصولاً در مواردی صادر می‌شود که

۱. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: نه‌رینی، فریدون؛ **اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه**، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم (با تجدیدنظر و اضافات)، سال ۱۳۹۱، ص ص ۲۱ تا ۲۴.

علت صدور قرار یاد شده، احراز برخی از ایرادات مقرر در ماده ۸۴ ق.آ.د.م یعنی یک یا بعض از موانع رسیدگی دادگاه به دعوی مطروحه است. افزون بر آن می‌توان این گونه گفت که دعوا زمانی شکل می‌گیرد که خواننده در مقام انکار دعوی خواهان برآید که این امر نیز اصولاً در جلسه دادرسی رخ می‌دهد. بنابراین با این مقدمه به این سؤال خواهیم رسید که در وضعیتی که دعوی خواهان مشمول یکی از ایرادات موجب زوال دعوا و دادرسی است (شقوق ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)، آیا امکان استرداد دعوا برای خواهان فراهم است یا خیر؟

به نظر می‌رسد پاسخ مثبت باشد. چون رد دعوا به این معنی است که دعوی مطروحه فاقد یکی از شرایط دعوا و اقامه آن است؛ برای مثال فقدان ذی نفعی خواهان در دعوا (بند ۱۰ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)، عدم توجه دعوا به خواننده (بند ۴ ماه ۸۴ ق.آ.د.م)، بی‌سمت بودن طراح دعوا (بند ۵ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) و نداشتن اهلیت قانونی اقامه دعوا برای خواهان (بند ۳ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) را از جمله می‌توان در شمار این موارد آورد. هنگامی که خواهان نیز دعوی خود را مسترد می‌دارد اصولاً همین نتیجه حاصل می‌شود و دادگاه قرار رد دعوی خواهان را صادر خواهد نمود (بند ب ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م). اما به نظر می‌رسد پس از خاتمه مذاکرات طرف‌های دعوا، بی‌تردید هیچ گونه اشکال و ایراد شکلی نباید حسب فرض نسبت به دعوی خواهان وجود داشته باشد. زیرا، هنگامی که مذاکرات طرفین به پایان می‌رسد، بی‌شک ادعاها و پاسخ‌های ماهوی طرفین نیز در متن آن انجام شده است. از همین روی است که می‌توان فرض کرد که در این مقطع بی‌تردید هیچ گونه ایراد شکلی به دعوا وارد نبوده و دعوی مطروحه شرایط قانونی یعنی شرایط دعوا را دارا است. علت این نوع تحلیل را باید در ترتب طرح ایرادات شکلی بر دفاعیات ماهوی دانست. به عبارت دیگر یکی از اصول دادرسی مدنی، ترتب ضوابط و شرایط شکلی حاکم بر دعوا و دادرسی بر رسیدگی و ورود در ماهیت و موضوع دعوا است؛ رسیدگی به ماهیت دعوا و به تعبیری دادرسی موضوعی زمانی آغاز می‌شود که شرایط شکلی جمع و احراز شده باشد و اگر ایراد شکلی نیز وجود داشته یا متصور بوده، رفع و منتفی گشته باشد.^۱ قرار ابطال دادخواست به سه جهتی صادر می‌شود که احراز هر یک از آن جهات و موضوعات، مبین و کاشف از این حقیقت است که دادخواست از مرز دعوا عبور نکرده

۱. نهرینی، فریدون؛ **آیین اثبات و دادرسی (مجموعه مقالات حقوقی)**، مقاله «تمییز نوع رأی دادگاه و آثار آن»، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۹۱، ص ۳۸۲.

است. برای مثال هنگامی که دادگاه نتواند بدون أخذ توضیح از خواهان و حتی خواننده، در ماهیت دعوا رأی صادر کند، دادخواست را ابطال خواهد کرد (ماده ۹۵ ق.ا.د.م).

گاهی سقوط دعوا، پیامد انتفاء موضوع دعوا است. البته این یک قاعده عمومی نیست که هر جا موضوع دعوا منتفی شد، دعوا نیز به تبع آن زائل شده و از بین برود بلکه در مواردی و آن هم به جهت ماهیت و طبع موضوع دعوا، این اتفاق رخ می‌دهد. برای مثال در دعاوی الزام زوجه به تمکین، فوت هر یک از طرفین در اثناء دادرسی، موجب سقوط دعاوی تمکین خواهد شد. دادگاه در این موارد باید قرار سقوط دعوا را صادر نماید. همچنین که اگر این اتفاق پس از صدور حکم و در زمان اجرای آن نیز به وقوع بپیوندد نیز باعث تعطیلی اجرای حکم خواهد شد.^۱

این نکته بسیار اهمیت دارد که بدانیم در نظام حقوقی ایران، قرار سقوط دعوا در مواردی صادر می‌شود که یا به سبب قانونی موجبات طرح دعوا از بین می‌رود یا این‌که به سبب ارادی این امکان منتفی می‌گردد. سبب ارادی برای زوال دعوا و عدم قابلیت اقامه دوباره آن، همان است که در بند ج ماده ۱۰۷ ق.ا.د.م به علت صرف نظر کردن کلی خواهان از دعاوی خود آمده است. افزون بر آن استرداد دعاوی اعتراض به حدود ملک مورد تقاضای ثبت که از سوی مدعی ملک مجاور، به موجب سند رسمی به عمل آمده یا أخذ سند مالکیت از طرف معترض با حدودی که در صورت مجلس تحدید حدود تعیین شده است، از موجبات صدور قرار سقوط دعاوی معترض به ثبت ملک است (تبصره الحاقی ۱۳۵۶/۲/۲۰ به ماده ۲۰ قانون ثبت اسناد و املاک). ولی اسباب قانونی زوال دعوا که به حکم قانون موجب صدور قرار سقوط دعوا می‌گردد، در دو قانون پیش‌بینی شد؛ اولی قانون ثبت اسناد و املاک مصوب سال ۱۳۱۰ است که در مواد ۱۸ و ۱۸ مکرر (الحاقی ۱۳۵۱/۱۰/۱۸) و ماده ۴۴ آن قانون، به علت عدم تعقیب دعاوی اعتراض به تقاضای ثبت ملک، صدور قرار سقوط دعوا را مقرر داشته است و دومی نیز قانون اصلاح قانون تجارت مصوب سال ۱۳۴۷ راجع به شرکت‌های سهامی است که در ماده ۲۷۱ آن قانون، انتفاء و رفع موجبات بطلان شرکت یا عملیات یا تصمیمات ارکان شرکت را پیش از صدور حکم بطلان در مرحله نخستین، سبب صدور قرار سقوط دعاوی بطلان اعلام داشت.

۱. نهرینی، فریدون؛ **ایستایی اجرای حکم دادگاه**، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، سال ۱۳۹۲، ص ۲۹۸.

گفتار دوم: زوال دادرسی به سبب استرداد دعوا در حقوق انگلستان

استرداد دعوا در حقوق شکلی سایر کشورها نیز از موجبات انتفاء و زوال دادرسی شناخته شده است. در این قسمت بر آن هستیم تا از حیث مطالعه تطبیقی، موضوع استرداد دعوا را در خصوص فقط یکی از کشورهای شاخص تابع نظام آنگلوساکسون یعنی انگلستان بررسی و جهات قانونی استرداد دعوا و شرایط و موانع آن را احصا و شرح دهیم.

بند اول: شرایط استرداد دعوا و آیین آن

استرداد دعوا حسب اینکه در چه موقعیتی از رسیدگی به دعوا و جریان دادرسی درخواست و طرح شود، پذیرش آن را تابع همان موقعیت می‌گرداند. قاعده آن است که استرداد دعوا، حقی است که استفاده و اجرای آن مقید به امر دیگری نیست. مگر آنکه به جهت دخالت نهادهای دیگر قضایی و جریانات دیگری که دادرسی و دعوا را به آن مرتبط می‌کند، امکان استرداد را به نحو مطلق متعذر کرده و یا آن را موقوف به موافقت دادگاه یا خوانده نماید. ضمن آنکه استرداد دعوا با لحاظ شرایط آن و رعایت این شرایط، تابع آیینی است که خواهان در اعمال این حق موظف به رعایت این آیین است.

اول: قاعده کلی امکان استرداد دعوا به موجب درخواست خواهان

اگر یک طرف دعوا، دادرسی و دعوا را آغاز نماید و به هر دلیلی نخواهد که دادرسی مزبور ادامه پیدا کند، رسیدگی در این صورت می‌تواند برابر با ماده ۳۸ قواعد دادرسی مدنی^۱ متوقف و قطع گردد. در غالب دعاوی، خواهان قادر است تا به عنوان یک حق^۲، آن را قطع نموده و دعوا را مسترد سازد اما در شرایط خاصی و در بعضی موارد، او باید برای قطع دعوا، نخست مجوز دادگاه^۳ را به دست آورد. در مواردی که خواهان دست به قطع و استرداد دعوا می‌زند، قاعده عمومی^۴ آن

1. Civil Procedure Rules.

2. Right.

3. Courts permission.

4. General Rule.

است که او مسئول پرداخت هزینه‌های خوانده^۱ تا زمان قطع دادرسی و دعوا است اما در عین حال دادگاه نیز دارای این اختیار و صلاحدید^۲ است که قرار و دستور دیگری را صادر کند.^۳

دوم: قطع یا استرداد دعوا با مجوز دادگاه^۴

استرداد دعوا گاهی متوقف بر تجویز مقدماتی آن از سوی دادگاه است و خواهان نمی‌تواند بدون چنین مجوزی به استرداد دعوا و انصراف از دادرسی دست بزند. از جمله مواردی که قطع و استرداد دعوا باید با مجوز دادگاه انجام پذیرد، سبق صدور قرار منع موقتی^۵ و به تعبیری دستور موقت است و مورد دوم نیز سپردن تعهد به دادگاه^۶ از سوی یک طرف دعوا است. در این موارد یعنی در موردی که دادگاه قرار موقتی را صادر کرده و یا یک طرف دعوا به دادگاه، تعهد داده است، در پرتو این واقعیت که طرفی که قرار منع را تحصیل نموده یا تعهد سپرده، در همان زمان الزاما متعهد شده که اگر بعدا معلوم شود که صدور قرار منع موقتی و تعهد داده شده، ناعادلانه^۷ بوده، از عهده خسارات ناشی از آن برخوردار شود، ضرورت دارد که پیش از قطع تمام یا جزئی از دعوا، صدور مجوز آن را از دادگاه درخواست کند. با این ترتیب و حسب این درخواست خواهان، دادگاه می‌تواند به قرار صادره (قرار منع موقتی) خاتمه داده و هر نوع دستور دیگری را در مورد تعهد راجع به خسارات که مناسب می‌بیند، صادر کند.^۸ روشن است در مواردی که خواندگان دعوا متعدّدند و خواهان قرار منع موقت را تنها علیه بعضی از خواندگان تحصیل می‌کند، خواهان برای استرداد و قطع دعوا در خصوص خوانده‌ای که علیه او، قرار منع موقتی (دستور موقت) تحصیل نکرده، نیازی به اخذ اجازه از دادگاه ندارد.^۹

1. Defendant's costs.

2. Discretion.

3. Paula Loughlin and Stephen Gerlis - Civil Procedure – Cavendish publishing – Second edition – 2004 – p573.

4. Discontinuance with the court's permission.

5. Interim Injunction.

6. Undertaking to the Court.

7. Unjustified.

8. Paula Loughlin and Stephen Gerlis - Civil procedure – p 574.

9. a. KGM v. Generali - kent sigorta AS (2002) LTL , 30 September.

ضرورت اخذ مجوز از دادگاه برای استرداد دعوا را می‌توان از آثار وجود رابطه روندی و یا همان برقراری رابطه حقوقی میان اصحاب دعوا بر شمرد. اقامه دعوا پس از شکل‌گیری و وقوع آن، موجب برقراری رابطه حقوقی میان اصحاب دعوا می‌شود و پس از گذر از مقطعی خاص از دادرسی، دیگر نمی‌توان آن را تنها به اراده یک طرف بهم زد.

سوم: حق خواننده در الغاء اعلام قطع یا استرداد دعوا^۱

خواننده می‌تواند در مواردی که خواهان از دعوی خود منصرف شده و یا آن را مسترد می‌کند، با استرداد دعوی خواهان مخالفت نموده و پس از ابلاغ اخطاریه استرداد، آن را ملغی سازد. به باور نگارنده این مورد از آن جهت در شمار شرایط استرداد دعوا می‌آید که در مواردی استرداد دعوا از سوی خواهان موکول و متوقف بر رضایت خواننده است. بنابراین اگر خواهان در مقاطعی از دادرسی و یا با لحاظ شرایط دعوا و موقعیت طرفین در دادرسی، بدون رضایت خواننده اقدام به استرداد دعوا نماید، خواننده حق دارد با این استرداد مخالفت نموده و از اخطاریه و اعلام استرداد دعوا توسط خواهان، رفع اثر نماید.

قطع یا استرداد دعوا از سوی خواهان، همواره به نفع خواننده نیست و گاه به نفع خواهان و به زیان خواننده صورت می‌گیرد؛ مانند فرضی که خواهان از روند و جریان رسیدگی به این نتیجه می‌رسد که احتمال صدور حکم به نفع او کم یا غیر ممکن است. در این موارد خواننده نیز حق دارد تا عدم رضایت خود را نسبت به قطع یا استرداد دعوا اعلام کند. بنابراین هنگامی که خواهان، دعوا و دادرسی^۲ را قطع کرده و یا آن را مسترد می‌نماید، خواننده در مدت ۲۸ روز از تاریخ ابلاغ استرداد دعوا به او، می‌تواند درخواست کند تا اعلام و اخطار مربوط به استرداد دعوا، لغو و بی‌اثر شود (قاعده ۳۸/۴). ضوابط و مقررات قانونی به دادگاه اختیار گسترده‌ای^۳ می‌دهد تا این موضوع را مورد بررسی قرار دهد که آیا قطع یا استرداد دعوا ممکن است موجب بی‌عدالتی^۴ نسبت به خواننده شود یا خیر.^۵ در این مورد پرونده‌ای در سال ۱۹۹۸ تشکیل و منجر به صدور

1. Right to have notice of discontinuance set aside.

2. Proceedings.

3. Wide discretion.

4. Injustice.

5. paula Loughlin and Stephen Gerlis - ibid – p 575.

رأی شد.^۱ در این دعوا که توسط قاضی لرد وولف^۲ و به موجب قواعد قدیمی مورد اتخاذ تصمیم قرار گرفت، دادگاه تجدیدنظر^۳ دستور و قرار قاضی نخستین را تأیید کرد؛ با این مضمون که اخطار و اعلام استرداد و قطع دعوای خوانده در دعوای متقابل^۴ به نوعی سوء استفاده از جریان دادرسی^۵ تشخیص داده شد و بنابراین می‌بایست چنین اخطاری لغو و بی اثر شود. قاضی دادگاه نخستین پیش از این مقرر داشته بود که خواندگان نمی‌توانند با ابراز دلیل جدید^۶ در دادرسی، به علت تأخیر در ابراز آن و زیان و خسارتی که برای خواهان به بار خواهد آورد، دعوی خود را به اثبات رسانده و مدلل نمایند. در جریان این پرونده خواندگان (که خواهان‌های دعوی متقابل بودند)، اخطاریه استرداد دعوا را به این دلیل به طرف مقابل ابلاغ کردند که دادگاه با قرار صادره، از پذیرش دلیل جدید خودداری نموده بود و خواهان‌های متقابل با اعراض و صرف‌نظر کردن از دعوی متقابل خود پیش از آنکه مورد رسیدگی و دادرسی قرار بگیرد، به گونه‌ای عمل کردند که آنها می‌توانستند دادرسی و دعوای جدیدی^۷ را آغاز نمایند که در آن دعوا و دادرسی، دلیل مردود^۸ می‌توانست مورد توجه و رسیدگی واقع شود. لرد وولف در این پرونده بر این نظر بود که اخطاریه استرداد و اعراض از دعوای متقابل به وضوح، سوء استفاده از فرایند دادرسی محسوب می‌شد و خواندگان که دعوای متقابل را اقامه نمودند درصدد استفاده از فرایند و جریان رسیدگی دادگاه^۹ بودند تا از یک امتیاز جنبی و ثانوی^{۱۰} که به نظر ناعادلانه می‌رسد، برخوردار و بهره‌مند شوند که این ترتیب به معنای فرار از کنار مسیر و مدخل دعوای اول آنها است که در آن، دعوای متقابل آنها به نحو مدلی نامیدکننده بود و دعوای جدید با این هدف انجام می‌شد که مشکلات استناد

1. Gilham v. Browning (1998).
2. Lord Woolf.
3. Court of Appeal.
4. Counterclaim.
5. An abuse of Process.
6. Further evidence.
7. New Proceedings.
8. Disallowed evidence.
9. Court process.
10. Collateral advantage.

به دلیل در دعوی تازه، مطرح نخواهد شد و این امر در شرایط و اوضاع و احوالی است که تاریخ رسیدگی و محاکمه مربوط به اولین دعوا (متقابل) که موعد آن گذشته و منقضی شده بود، از نو تعیین و قریب الوقوع بود.^۱

چهارم: آیین استرداد یا قطع دعوا^۲

استرداد و قطع دعوا حسب آیین و تشریفات انجام می‌پذیرد که خواهان ناگزیر از رعایت و اجرای آن آیین شکلی و تشریفات است. خواهانی که در مقام استرداد و قطع دعوی خویش به طور جزئی یا کلی است می‌بایست اختاریه استرداد دعوا^۳ را تنظیم کرده و به دادگاه تقدیم نماید. افزون بر آن باید تصویر این اختاریه و اعلامیه مربوط به استرداد دعوا را به تمام طرف‌های دیگر دعوا نیز ابلاغ کند. اخطار و اعلام استرداد دعوا باید با ملاحظه و حاوی نکات زیر باشد:

۱. اختاریه و اعلامیه استرداد دعوا که به دادگاه تقدیم می‌شود باید متضمن بیان این نکته باشد که تصویر آن اعلامیه، پیش از این به همه طرف‌های دیگر دعوا ابلاغ شده است.
۲. چنانچه استرداد و قطع دعوا مستلزم اعلام رضایت و موافقت طرف دیگر دعوا مانند خواننده باشد، در این صورت رضایت طرف دیگر^۴ دعوا باید به ضمیمه تصویر اعلامیه استرداد دعوا که به خوانندگان ابلاغ می‌شود، پیوست و الحاق شده باشد.
۳. در مواردی که بیش از یک خواننده، طرف دعوا قرار گرفته، اعلامیه و اختاریه استرداد دعوا باید متضمن شناسایی و اعلام هویت خواندگانی باشد که نسبت به آن خوانندگان، دعوا مسترد و قطع شده است.^۵

بند دوم: آثار استرداد دعوا

استرداد دعوا در صورتی که پذیرفته شود مانند سایر نهادهای قانونی، آثاری را از خود به جای می‌گذارد. اولین اثر استرداد دعوا چگونگی جبران هزینه‌های دادرسی طرف دعوا یا خواننده است و

1. Paula Loughlin and Stephen Gerlis - I bid – p 575.

2. procedure for discontinuing.

3. Notice of Discontinuance.

4. The Consent of another party.

5. Stuart Sime – A Practical Approach to Civil Procedure – Oxford- Eighth edition – First published – 2005- p 237, 238- No 20.9.3 .

اثر دیگر نیز ممنوعیت خواهان از تکرار و تجدید همان دعوایی است که مسترد شده است. مگر آنکه در این مورد دادگاه مجوز تجدید دعوا را صادر نماید.

اول: جبران هزینه‌های دادرسی^۱ به علت استرداد دعوا

مبلغی که خواهان به علت استرداد و قطع تمام یا بخشی از دعوا به طرفیت خواننده پرداخت می‌کند، آن است که او وظیفه دارد تا هزینه‌هایی را که خواننده دعوا تا زمان استرداد و انصراف از دعوا متحمل شده، پرداخت نماید (ماده ۳۸/۶(۱) قواعد دادرسی مدنی). خواننده دعوا اصولاً و قهراً در مطالبه هزینه‌های معمول خود از خواهانی که دعوا را مسترد داشته، محق محسوب می‌شود مگر اینکه دادگاه به نحو دیگری عمل کند و یا دستور دیگری صادر نماید. همچنین هنگامی که خواهان، دعوی خود را مسترد می‌دارد، فرض معمول آن است که دستور و قرار ناظر به جبران هزینه‌های انجام شده، به نفع خواننده و آن هم بر پایه معیار مشخصی^۲ صادر می‌شود که لاجرم باید ارزیابی و تقویم گردد. این ترتیب در صورتی است که توافقی میان طرفین وجود نداشته باشد (ماده ۴۴/۷ قواعد دادرسی مدنی).^۳

در حقیقت باید این گونه گفت که ویژگی اصلی استحقاق و اختیار خواهان در استرداد دعوا آن است که او مسئولیت پرداخت هزینه‌های خواننده را بر اساس استاندارد برای تمام دعوا^۴ یا بخشی از آن^۵ که مسترد و قطع شده، بر عهده دارد. بنابراین، این مطلب از اهمیت بسیاری برخوردار است که این موضوع از سوی وکیل برای موکل توضیح داده شود. با وجود این در برخی از دعاوی خاص و استثنایی^۶ دیده شده که دادگاه از صلاحدید شخصی و تشخیص ذاتی خود^۷

1. Costs of Proceedings.

2. Standard basis.

3. Paula Loughlin and Stephen Gerlis – Civil Procedure – P 575.

4. Whole action.

5. Part of the action.

6. Anglia Autoflow Ltd v. Wrightfield (2008).

7. Court's Inherent discretion.

استفاده کرده و با اعمال این صلاحدید و اختیار، مسئولیت خواهان در پرداخت هزینه‌های خوانده را کاهش داده است.^۱

با وجود قاعده بالا که حسب آن مسترد کننده دعوا تکلیف دارد از عهده غرامات و هزینه‌های خوانده تا زمان استرداد دعوا برآید، دادگاه ممکن است خوانده را از جبران هزینه‌های محروم کند یا حتی فراتر از آن، مقرر دارد که چنین خوانده‌ای، هزینه‌های خواهان را هنگامی که او دعوا را مسترد می‌نماید، بپردازد؛ این امر در صورتی است اتفاق می‌افتد که برای مثال خواهان امتیازی را در اقامه دعوا به طرفیت خوانده تحصیل کرده باشد. در پرونده کوریون علیه وست مینستر^۲ خواهان دعوی خود را از باب یک تجدیدنظر قضایی^۳ و به منظور أخذ دستوری در نقض تصمیم شورای شهر^۴ راجع به سرگرمی‌ها و تفریحات عمومی^۵ و تأخیر در صدور مجوز و پروانه تأسیس کافه، اقامه نمود. بعد از آنکه دعوا اقامه شد، شورای شهر تصمیم گرفت تا رأی و سیاست خود را در مورد خواهان مزبور تغییر دهد. در نتیجه خواهان درخواست استرداد دعوی خود را مطرح نمود و قراری به نفع او صادر شد که به موجب آن مقرر گردید خوانده (شورای شهر) هزینه‌های خواهان را بپردازد؛ با این استدلال و مبنا که خواهان، خواسته و جبران اصلی^۶ را که علیه شورای خوانده اقامه نموده، تحصیل کرده است.^۷

شرایط دیگری که می‌تواند مطالبه هزینه‌های دادرسی خواهان از خوانده را در وضعیتی که خواهان مزبور از تعقیب دعوی خویش انصراف داده، توجیه کند در جایی است که خواهان قرار

1. Susan Cunningham – Hill and Karen Elder – Civil Litigation Handbook – Oxford – 2010 , 2011 – P 385 – No 20.8.3 .

2. R (Chorion Plc) V. Westminster CC (2002).

3. Judicial review.

4. Council's Policy.

5. Public Entertainment.

6. Principal relief.

7. Paula Loughlin and Stephen Gerlis – Civil Procedure – P 575, 576.

منع موقتی^۱ را علیه خواننده تحصیل کرده و دیگر در نظر ندارد تا هیچ ادعای دیگر را برای مطالبه خسارت، تعقیب نماید.^۲

دوم: منع اصولی تجدید مطلع دعوای مسترد شده^۳

یکی از مباحث مهم در حوزه استرداد دعوا، بحث راجع به امکان یا عدم امکان تجدید مطلع همان دعوای مسترد شده است. اینکه آیا پس از استرداد دعوا، می‌توان همان دعوا را دوباره به طرفیت همان خواننده اقامه نمود؟

در نظام دادرسی انگلستان، خواهانی که پس از اقامه و بیان دفاع از ناحیه خواننده، دعوای خود را مسترد کرده و از آن انصراف می‌دهد، مجاز به تجدید همان دعوا علیه همان خواننده که از همان دعوا یا ماهیتا همان موضوعات و وقایعی که در دعوای اصلی^۴ ناشی شده، نیست. مگر اینکه نخست دادگاه برای دعوی دوم،^۵ مجوز^۶ آن را صادر کند (ماده ۳۸/۷ از قواعد دادرسی مدنی). اگر مجوز امکان طرح دعوی دوم صادر شود، دادگاه معمولاً دستوراتی را در مورد به جریان انداختن و ابلاغ دعوی ماهوی دوم،^۷ صادر خواهد کرد.^۸

1. Injunction.
2. Paula Loughlin and Stephen Gerlis – Civil Procedure – P 576.
3. Subsequent Proceedings.
4. Original Claim.
5. Second Claim.
6. Permission.
7. Substantive second claim.
8. Stuart Sime and Derek French – Civil Practice – Oxford - 2005 – Sixth edition published – P 649 – No 53.8.

نتیجه گیری

استرداد هر یک از دادخواست و دعوا به علت انصراف خواهان از ادامه رسیدگی در دادگاه باعث زوال دادرسی خواهد شد. اگر چه قانون گذار به صراحت میان دادخواست و دعوا، تفکیک ننموده و تفاوت آن دو را بیان نکرده است ولی از عباراتی که در قانون آیین دادرسی مدنی آمده، می توان به این نتیجه رسید که به تناسب مقاطع و برش های زمانی در دادرسی، اقدام قانونی خواهان برای دادخواهی، عنوان ویژه ای به خود می گیرد که این اقدام نخست با عنوان «دادخواست» خطاب می شود و در ادامه «دعوا» نام دارد. به تبع همین اختلاف در مفهوم و معنای اصطلاحی، استرداد هر یک از این دو عنوان یعنی دادخواست و دعوا نیز تابع قواعد ویژه ای است و با قراری خاص، دادرسی را به پایان می برد؛ در یکی قانون گذار از اصطلاح قرار ابطال دادخواست استفاده کرده و در دیگری حسب مورد از قرار رد دعوا و یا قرار سقوط دعوا سود جسته است.

اگر چه صدور قرارهای ابطال دادخواست و رد دعوا از آثاری یکسان و مشترک برخوردار است ولی به پیروی از موضوع آن که حسب مورد دادخواست یا دعوی مطروح را پس گرفته و اعاده می کند و همچنین به تبع مقطع و بازه زمانی که درخواست استرداد آن به عمل می آید، تابع عناوین متفاوت و مختلفی خواهد شد. ضمن آنکه مقنن در مجموع به منظور استرداد دعوا به مفهوم اعم کلمه، دادرسی را به سه مقطع تقسیم نموده که اولی از تاریخ تقدیم دادخواست حتی ناقص شروع و تا پیش از آغاز اولین جلسه دادرسی ادامه می یابد. دومین مقطع دادرسی از آغاز اولین جلسه دادرسی محاسبه و تا مقطع ختم مذاکرات طرفین دعوا را در بر می گیرد. سومین برش دادرسی نیز بلافاصله پس از پایان مذاکرات اصحاب دعوا آغاز و تا ختم دادرسی ادامه خواهد یافت. هر یک از این مقاطع دادرسی برای اعمال و اجرای حقوق ویژه ای اختصاص یافته است؛ مقطع اول دادرسی برای استرداد دادخواست، مقطع دوم دادرسی برای استرداد دعوا و مقطع سوم دادرسی نیز به منظور صرف نظر کردن کلی خواهان از دعوی خود در نظر گرفته شده است. مگر آنکه او موفق به جلب رضایت خوانده شود که در این صورت به مانند نتیجه حاصل از مقطع دوم، درخواست او منتهی به صدور قرار رد دعوا خواهد شد نه قرار سقوط دعوا.

فهرست منابع

الف) فارسی

۱. جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر؛ **دانشنامه حقوقی**، دوره پنج جلدی، ج سوم، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، تهران.
۲. شمس، دکتر عبدالله؛ **آیین دادرسی مدنی**، ج دوم، نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۱.
۳. شمس، دکتر عبدالله؛ **آیین دادرسی مدنی**، ج سوم، انتشارات دراک، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۴.
۴. شمس، دکتر عبدالله؛ **آیین دادرسی مدنی**، دوره پیشرفته، ج سوم، انتشارات دراک، چاپ دوازدهم، پاییز ۱۳۸۷.
۵. شمس، دکتر عبدالله؛ **جزوه درسی آیین دادرسی مدنی تطبیقی (دوره دکتری حقوق خصوصی)**، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال اول سال تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸.
۶. شهری، غلامرضا و آبادی، امیر حسین؛ **مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی ایران در مسائل مدنی از سال ۱۳۵۸ به بعد**، انتشارات روزنامه رسمی کشور، چاپ دوم، سال ۱۳۷۰.
۷. دهخدا، علامه علی اکبر؛ **لغت‌نامه**، دوره ۱۵ جلدی، ج دوم، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.
۸. کاتوزیان، دکتر ناصر؛ **اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی**، کانون وکلای دادگستری، چاپ سوم، اسفند ۱۳۶۸.
۹. کریمی، دکتر عباس؛ **آیین دادرسی مدنی**، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۱۰. متین، احمد؛ **مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی**، شامل آراء شعب و هیئت‌های عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۱۱ تا سال ۱۳۳۵، چاپخانه هاشمی.

۱۱. **مجموعه رویه قضایی کیهان**، آرشیو حقوقی کیهان، آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۲، ج دوم، آراء مدنی، چاپ دوم، سال ۱۳۵۳.
۱۲. نهرینی، فریدون؛ **آیین اثبات و دادرسی (مجموعه مقالات حقوقی)**، مقاله «تمییز نوع رأی دادگاه و آثار آن»، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۱۳. نهرینی، فریدون؛ **اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه**، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم (با تجدیدنظر و اضافات)، سال ۱۳۹۱.
۱۴. نهرینی، فریدون؛ **ایستایی اجرای حکم دادگاه**، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، سال ۱۳۹۲.
۱۵. نهرینی، فریدون؛ **دستور موقت در حقوق ایران و پژوهشی در حقوق تطبیقی**، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۱۶. نهرینی، فریدون؛ **مقاله «متفرعات دعوا و ویژگی های آن»**، ارج نامه دکتر الماسی، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۹۱.

ب) لاتین

17. Cunningham , Susan– Hill and Karen Elder – Civil Litigation Handbook – Oxford – 2010 , 2011.
18. Grainger , Ian and Michael Fealy and Martin Spencer – The Civil Procedure Rules in Action – Cavendish Publishing – Second edition – 2000 – London.
19. Loughlin, Paula and Stephen Gerlis - Civil Procedure – Cavendish publishing – second edition – 2004.
20. Sime, Stuart – A Practical Approach to Civil Procedure – Oxford- Eighth edition – First published – 2005.
21. Sime , Stuart and Derek French – Civil Practice – Oxford – Sixth edition published- 2005.
22. Williams , Dr. Victoria – Civil Procedure Handbook – Oxford- First published -2005.